

انسان از نسل میمون

اشاره:

خرافه‌ای جاهلانه (۲)

مرتضی حفقو

در مقاله قبل بعد از بحث کوتاهی در اطراف اینکه فرهنگ و تمدن غربی به لحاظ ذات استکباری خویش همه فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر را در خود منحل کرده و همه تفاوت‌های فرهنگی و غیر فرهنگی در میان اقوام و ملل جهان را از میان برداشته است، عرض شد که اگر علوم رسمی امروز و محتوای علمی سیستم آموزشی غربی، انکشاف از حقیقت عالم می‌کرد و مبتنی بر حق بود، همه آنچه را که مادر درد و دم تمدن غربی و نظام آموزشی آن گفتیم به حسن و مدح و تأیید تبدیل می‌شد؛ اما آیا براستی انسان با این علوم از خرافات و جهل نجات پیدا کرده و یا نه، در جهل و خرافاتی بسیار عمیق‌تر از گذشته فرو رفته است؟

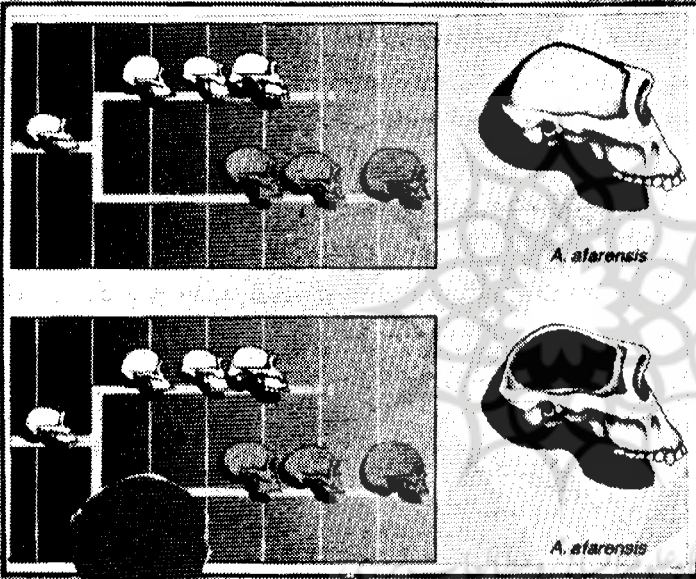
هر چند این سخن ممکن است برای خیلی‌ها شگفت آور باشد اما راستش اینست که انسان غربی از همه آدمهای طول تاریخ خرافاتی‌تر است.

یکی از بزرگترین خرافه‌های عصر جدید، مطالبی است که در کتابهای آنتروپولوژی و تاریخ تمدن درباره بشر می‌گویند. در این تحلیل‌های داروینستی زنجیره وراثتی انسان کنونی را به «میمون نمایانی» می‌رسانند که پیش از دوران چهارم زمین شناسی می‌زیسته‌اند و سپس پیدایش اولین انسانها را به اواسط دوران چهارم، به حدود نیم میلیون سال پیش، می‌رسانند. مشهور اینست که نخستین جوامع انسانی جامعه‌هایی اشتراکی است که از آدمهایی «بوزینه‌سان» که در غارها می‌زیسته‌اند و از ابزارهای سنگی استفاده می‌کرده‌اند و... تشکیل شده است. از سوی دیگر قرآن مجید و روایات متفن زنجیره موروثی انسانهای کنونی را به یک زوج انسانی می‌رسانند که از بهشت هبوط کرده‌اند؛ آدم و حوا (سلام الله علیهما) آدم (ع) اولین پیامبر خدا و حجت اوبر کره زمین است و آنچنانکه از نص قرآن برمی‌آید متعلم به علم الاسماء یعنی حقایق عالم وجود می‌باشد.

پرسش این بود که براستی چگونه می‌توان بین این مطالب و آنچه در کتابهای تاریخ و تمدن و کتب آموزشی مدرسه‌ها و دانشگاهها درباره انسانهای اولیه یافت می‌شود جمع آورد؟ در مقاله گذشته راجع به اینکه این مطلق‌گویی‌ها، خرافه‌هایی بی پایه است بحث شد و گفتیم که هیچ نوعی از موجودات خود بخود تبدیل به نوعی دیگر نخواهد شد و تغییراتی که در یک نوع اتفاق می‌افتد صرفاً در حد انقراض و یا اصلاح و تکامل است نه استحاله به انواعی دیگر؛ نظر شما را به ادامه بحث جلب می‌کنیم.

* * *

ABCDEF\$



● اگر پذیرش نظریه قرآن و روایات در باب هبوط بشر، نسبت به فرضیه تطور انواع مشکل تر جلوه می‌کند، بدین علت است که ما با عبور از مراحل آموزشی خاصی که در مدارس و دانشگاهها طی کردیم، روحاً برای ادراک زبان علمی جدید به مراتب آمادگی بیشتری داریم.

درباره آغاز زندگی انسان بر کره زمین و پایان کار او، نظر قرآن و روایات بسیار صریح و روشن است. سیر حیات بشر بر کره زمین از یک زوج انسانی بنام آدم و حوا(س) که از بهشت برزخی هبوط کرده‌اند آغاز شده است. اولین جامعه انسانی روی کره زمین امت واحده حضرت آدم(ع) می‌باشد که در محدوده کنونی مکه و اطراف آن در حدود هفت تا ده هزار سال پیش تشکیل شده است. بین این انسانهای اولیه و نسل‌هایی که فسیل‌های آنها مورد مطالعه آتروپولوژیست‌ها قرار گرفته است، پیوند موروثی وجود ندارد. آنچنانکه از باطن کلام خدا و روایات برمی‌آید، نسل این انسانها هزارها سال پیش از هبوط در کره زمین، انقراض پیدا کرده است. قرآن مجید و روایات جز در مواردی بسیار محدود درباره مشخصات مادی و ظاهری زندگی این امت واحده سکوت کرده‌اند و اصولاً نباید هم توقع داشت که قرآن و روایات اصالتاً به صورت ظاهری زندگی امت‌ها و اینکه چه می‌خورده‌اند، چه می‌پوشیده‌اند و یا با چه وسایلی کشاورزی و دامداری می‌کرده‌اند، نظر داشته باشند. اگر می‌بینیم که تفکر امروز غرب در سیر تاریخی تمدن تنها به همین وجوه مادی از زندگی جوامع انسانی نظر دارد، بدین علت است که فرهنگ غرب و علوم رسمی، از تاریخ، تحلیلی صرفاً اقتصادی دارند [البسته از لفظ «اقتصاد - Economy» نیز به مفهومی خاص توجه دارند که در مقالات گذشته اجمالاً بدان پرداخته شد]

قرآن و روایات تاریخ زندگی بشر را بر محور «حرکت تکاملی انبیاء» بررسی کرده‌اند و حق هم همین است. بهمین علت فی‌المثل، اگر چه ما نمی‌دانیم که حضرت ابراهیم خلیل الرحمان(ع) با

چه وسایلی کشاورزی می‌کرده‌اند، اما از جانب دیگر جزئیات امتحانات الهی ایشان را در سیر و سلوک طریق خدا، بطور کامل می‌دانیم.

در آیه مبارکه ۳۱ از سوره بقره [واذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفه قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء...] هنگامی که پروردگار متعال قصد خویش را از گماردن خلیفه‌ای در کره زمین ظاهر می‌سازد، جواب فرشتگان بگونه‌ای است که گویا تاریخ نسل‌های منقرض شده انسانهایی دیگر را در کره زمین می‌دانند و بر سفاکیت و فسادانگیزی آنان آگاهی دارند.

همانطور که در مقاله گذشته در نقل فرمایشات حضرت علامه طباطبائی(ره) بدان اشاره رفت احتمالی قریب به یقین وجود دارد که بتوان از آیه مبارکه مذکور برداشتی آنچنان داشت که عرض شد. روایاتی هم که بتوانند مؤید اینچنین برداشتی باشند، وجود دارد.

حضرت علامه طباطبائی(ره) در بیان اینکه «انسان نوعی مستقل و غیرمتحول از نوع دیگر است» در تفسیر المیزان ذیل آیه نخست از سوره نساء فرموده‌اند:^۱

[... آیاتی که گذشت برای این بحث هم کافی است. چون آیات قبل نسل انسان موجود را، که با نطفه توالد می‌کند منتهی به آدم و زانش می‌داند و خلقت آن دو را نیز از خاک می‌شناسد؛ پس نوع انسان به آن دوباز می‌گردد، بدون اینکه خود آن دو به چیزی همانند و یا هم جنس منتهی شوند، بلکه آنها آفرینشی مستقل دارند.

اما آنچه که امروز نزد علماء طبیعی و انسان‌شناسی معروف شد، اینست که می‌گویند پیدایش انسان اولی در اثر تکامل بوده است.

این فرضیه با جمیع خصوصیات خود، گرچه مورد قبول همگانی نیست و هر دم دستخوش بحث و اشکال است، اما اینکه اصل فرضیه یعنی اینکه انسان حیوانی بوده که در نتیجه تحول انسان شده است، امری است که همه آنرا پذیرفته و بحث از طبیعت انسان را بر آن مبتنی کرده‌اند... سپس حضرت علامه به تشریح فرضیه پرداخته و آنگاه در ادامه آن فرموده‌اند [...] این فرضیه از آنجا بوجود آمده که در ساختمان موجودات بطور منظم کمالی

دیده می‌شود که در یک سلسله مراتب معینی از نقص روبه کمال پیش رفته است و نیز تجربه‌هایی که در زمینه تطورات جزئی بعمل آمده، همین نتیجه را تأیید می‌کند. این فرضیه است که برای توجیه خصوصیات و آثار انواع مختلف فرض شده است، بدون آنکه دلیل مخصوصی آنرا اثبات نماید و یا عقیده‌ای مخالف آنرا رد کند. بنابراین می‌توان فرض کرد که این انواع بکلی از هم جدا و مستقل باشند بدون اینکه تطوری که نوعی را به نوع دیگر مبدل سازد در کار بیاید. بلی صرفاً یک سلسله تطوراتی سطحی در زمینه حالات هر نوعی وجود دارد، بدون اینکه ذات آنها دستخوش تحول شود. تجربه‌هایی هم که انجام گرفته بطور کلی در زمینه همین تطورات سطحی است که در یک نوع انجام گرفته و هنوز تجربه تحول فردی را از یک نوع به نوعی دیگر مشاهده ننموده، هرگز دیده نشده که میمونی تبدیل به انسان شود. بلکه صرفاً در مورد خواص و آثار و لوازم و اعراض بعضی از انواع است که تجربه، تطوراتی را نشان داده است.]

شاید در وهله اول قبول این نظریه نسبت به فرضیه تطور انواع مشکل تر جلوه کند، اما اگر درست بیندیشیم، اینچنین نیست. مشکل اینجاست که قریب به اتفاق مردم جهان از همان آغاز کودکی که از بیشترین استعداد روحی و جسمی برای آموزش بهره‌مند هستند، در مدارس که برای آموزش علوم غربی پایه‌گذاری شده‌اند، برای پذیرش فرضیه‌های علمی تمدن غرب آماده می‌گردند.

همانطور که در مقاله قبل، با نقل قول از کتاب موج سوم، عرض شد، خواندن ریاضیات و هندسه از همان اوان کودکی در مدارس عقلاً و منطقاً ما را برای ادراک و تفهیم علوم جدید - که صورتی ریاضی دارند - آماده می‌سازد. منطق علوم جدید، منطق ریاضی است و بدین ترتیب، ریاضیات مدخل ادراک و تعلیم همه علوم دیگر، اعم از علوم تجربی و یا انسانی است و اگر در مدارس به کودکان با روش‌های خاصی که همه ما با آن آشنا هستیم، ریاضیات و هندسه می‌آموزند، برای آنست که عقلاً و منطقاً آنان را برای آموختن علوم جدید، آماده سازند.

● آیات تاریخی قرآن مجید دلالت صریح دارند بر اینکه جوامع اولیه با طوفان نوح (ع) از بین رفته‌اند و زندگی انسان بار دیگر از امتی واحد که پیروان نوح نبی (ع) بوده‌اند آغاز شده و رفته رفته از توحید به گونه‌های مختلف شرک و بت پرستی گرائیده است.

مقصود این است که اگر پذیرش نظریه قرآن و روایات در باب هیوط بشر، نسبت به فرضیه تطور انواع مشکل تر جلوه می‌کند، بدین علت است که ما با عبور از مراحل آموزشی خاصی که در مدارس و دانشگاهها طی کرده‌ایم، روحاً برای ادراک زبان علمی جدید بمراتب آمادگی بیشتری داریم؛ اگر نه اعتقاد داشتن به «تطور انواع» از نظر غرابت و بیگانگی موضوع، با ایمان آوردن به «خلق الساعه» تفاوتی ندارد. کسی که به فرضیه تطور انواع و تبدیل آنها به یکدیگر ایمان می‌آورد لاجرم باید نوعی «خلق الساعه» را بپذیرد. قبول کردن اینکه در مسیر تکاملی انواع ما «جهشی» اتفاق می‌افتد که به یک تغییر ماهوی منجر می‌گردد، تا آنجا که بتواند نوعی از حیوان را به نوعی حیوان دیگر تبدیل کند، از نظر غرابت، مثل ایمان آوردن به خلق الساعه است. «جهش» بیولوژیک هم نوعی «خلق الساعه» است و اگر ما امکان خلق الساعه را رد کنیم بطریق اولی فرضیه جهش را نیز نباید بپذیریم. اما حالا چگونه است که در منطق جدید انسانها، جهش‌های متوالی در مسیر تکاملی انواع - یعنی در واقع خلق الساعه‌های مکرر - امری منطقی و عقلانی تلقی می‌گردد، اما خلق الساعه خرافه‌ای بعید و غریب جلوه می‌کند، علت آنرا باید در همان مطلبی جستجو کرد که عرض شد.

روحیه علمی جدید، برخلاف آنچه که در قرون وسطی رواج داشت، سعی دارد که همه امور را بر مبنای قانون سببیت عام و بدون نیاز به یک عامل یا فاعل خارجی، توجیه و تفسیر کند؛ حال آنکه اگر خود را به غفلت نزنیم هیچ امری را در جهان نمی‌توان بدینصورت توضیح داد. اگر ما نخواهیم قبول کنیم که «خالقی برتر» عالم وجود

را آفریده است، لاجرم، باید بپذیریم که عالم «خودبخود» بوجود آمده و یا ماده، «قدیم و ازلی» است. تصور ازلی بودن و قدمت ماده، در جهانی که هر روز و هر لحظه در معرض فنا و نابودی و مرگ و شکست است، بسیار خنده‌آور است و از آن مسخره‌تر این است که بپذیریم جهان خودبخود خلق شده است، آنهم در شرایطی که تجربه انسان در همه طول تاریخ مدون، هرگز گواهی نمی‌دهد که چیزی خودبخود بوجود آمده باشد. بسیار شگفت‌آور است که بشر عصر جدید، خرافاتی اینچنین را به سادگی قبول می‌کند اما فی المثل بقا روح را که فطرت هر انسانی بدان حکم می‌کند نمی‌پذیرد؟ چه رخ داده است؟

سیستم آموزشی کنونی در ایجاد این روحیه مادپرستانه، دارای نقش اساسی و رکنی است. و بعد از آن، رسانه‌های گروهی خصوصاً رادیو تلویزیون، وظیفه حفظ و استمرار این روحیه را در میان مردم بر عهده گرفته‌اند. این روحیه که با لاابالی گری، تفنن گرانی، عدم برخورد جدی با مسائل و... همراه است، ناشی از اصالت دادن به وجوه مادی و حیوانی وجود بشر است که از عدم اعتقاد به «روح مجرد» و «عالم امر» نتیجه می‌گردد. حقیر در مقام دفاع از «خلق الساعه» نیستم و بی انصافی است اگر کسی بخواهد از آنچه عرض کردم، نتیجه‌ای اینچنین اخذ کند. مقصود این بود که انسان امروز برخلاف آنچه وانمود می‌کند از همه آدمهایی که در طول تاریخ زیسته‌اند (خرافات‌تر) است و بیشتر از همه اقوام خرافه‌هایی بعید و غریب را به عنوان واقعیت‌هایی مسلم و حقایقی مطلق پذیرفته است. داستان پیدایش انسان در کره زمین از طریق تطور انواع، از آن خرافه‌های بسیار عجیبی است که امروز مقبولیت عام یافته است.

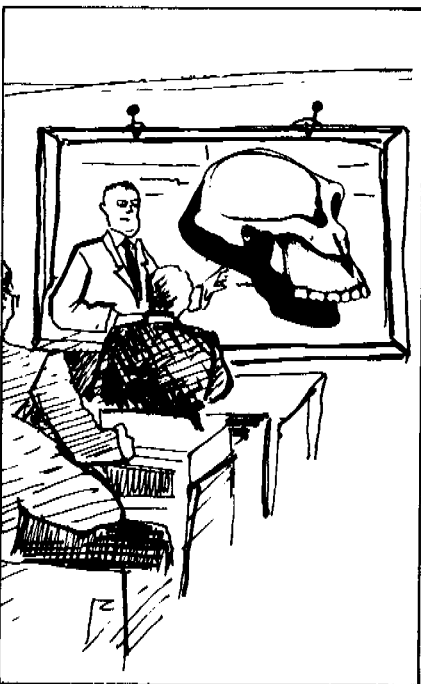
همه آن معلوماتی نیز که ما امروز با عنوان تاریخ تمدن جمع‌آوری کرده‌ایم و در همه کتابهای مرجع ثبت نموده‌ایم و در سراسر جهان در همه مراکز آموزشی از دبستان گرفته تا دانشگاه تدریس می‌کنیم، بر مبنای اعتقادی تطور انواع بنا شده است. و همان‌طور که عرض شد، اگر این مبنا را نپذیریم، تمامی این بنایی که آنرا «تاریخ تمدن» می‌نامیم درهم می‌ریزد.

سیری که در این تواریخ برای تکامل بشر

ترسیم کرده‌اند از هفت هزار سال قبل از تاریخ آغاز می‌گردد. تمدن یونان و روم بعنوان مبداء تاریخ در نظر گرفته شده است و ما برای پرهیز از حاشیه روی بحث در اطراف این موضوع را که چرا تاریخ یونان و روم بعنوان مبداء تاریخ اعتبار می‌شود، به مقالات آینده وا می‌گذاریم. اولین دوران زندگی بشر را در این تحلیل‌ها «دوران توحش» می‌نامند. تغییر بزرگ یعنی «ابداع کشاورزی» حدود ۸۰۰۰ سال پیش به وقوع پیوسته است. و از این پس دوران «بربریت ابتدائی» آغاز می‌گردد. انسانهای دوران بربریت نخستین آنچنانکه در کتابهای تاریخ تمدن می‌خوانیم، در گروههای کوچک خانوادگی اما غیر شهرنشین (غیرتمدن) از طریق کشاورزی و دامداری زندگی کرده‌اند.

دوران بربریت ابتدائی در حدود سه هزار سال بطول انجامیده تا بشر به شهرنشینی یا تمدن دست یافته است. سیر انجام تکامل اجتماعی بشر از پنج هزار سال پیش که اولین تمدنهای مصر و چین - النهرین تشکیل شده است تا به امروز، اینچنین ترسیم شده است:

تمدن‌های نخستین مصر و چین - تمدن دره سند - تمدن باستان (برده‌داری - اروپای جنوبی - افریقای شمالی - خاورمیانه - هند - چین - آمریکای مرکزی و جنوبی) تمدن یونان و روم (مبداء تاریخ - تاریخ (فئودالیسم و سپس سرمایه‌داری یا مزدکاری. در این تحلیل و تفسیرها



بدون استثناء جوامع اولیه یا بدوی بشری را از نظر دینی به شرک و چندگانه پرستی منتسب می‌دانند و برای دین، همراه با تکامل اجتماعی انسان، یک سیر تکاملی از شرک به یگانه پرستی قائل می‌گردند.

کتابهای تاریخ ادیان، در حقیقت نوعی تاریخ طبیعی است که سعی می‌کند ریشه‌های پیدایش دین را در جهل و نقص و عجز انسان در برابر طبیعت و خوفی که از این جهل و نقص و عجز زائیده می‌گردد، جستجو کند، و آنرا در یک سیر تکامل طبیعی از شرک و چندگانه پرستی به توحید برساند. سیر طبیعی این تکامل، لاجرم بایستی به «جهان بینی علمی» منتهی گردد و تاریخ به دو عصر دین و علم^۲ تقسیم شود. در این تحلیل «علم» نهایتاً در برابر «دین» قرار می‌گیرد. چرا که علم علل نقص و عجز و جهل انسان را در برابر طبیعت از میان برمی‌دارد و دیگر جانی برای «خوف» باقی نمی‌گذارد. اگر ریشه «خدایپرستی» را در این «خوف» بدانیم، بالطبع، با جهان بینی علمی «نیاز به دین» از بین می‌رود.

یکی از نکات بسیار اساسی که در این سیر تحلیل تاریخی وجود دارد، اینست که شهرنشینی یا تمدن معیار ارزیابی تکاملی بشر قرار گرفته چنانکه از دوران پیش از شهرنشینی با عنوان «توحش» نام برده شده است و از «تمدن» نیز صرفاً به «نحوه تولید غذا» و نظامهای اقتصادی زائیده از آن، توجه داشته‌اند. شهرنشینی یا تمدن از هنگامی آغاز شده است که جوامع بشری توانسته‌اند در زمینه تولید غذا به سطحی فراتر از مصرف خویش دست یابند.

[«تمدن را فرهنگ شهرها نامیده‌اند. شهرها در درجه اول تجمعات بزرگ انسانی هستند که خود به کار تولید غذا نمی‌پردازند»]^۳ این تعریفی است که در همه کتابهای تاریخ تمدن آمده است. از جانب دیگر، «توسعه تولید» نیز در «گرو تکامل ابزار تولید» انگاشته می‌شود و به تبع این انگار، نامگذاری دوران‌های مختلف تکامل اجتماعی بشر اینگونه انجام می‌گردد:

دیرینه سنگی — میانه سنگی — نوسنگی — مفرغ — آهن و بالاخره عصر جدید که وجه مشخصه آن اختراعات عصر جدید بویژه ماشین بخار و ماشین چاپ می‌باشد.

● زندگی انسان، بر طبق قرآن و روایات، از حجت الله و امت واحده توحیدی آغاز می‌گردد و به حجت الله و امت واحده توحیدی نیز منتهی می‌گردد.

نامگذاری دورانهای نخستین زندگی بشر به دیرینه سنگی و میانه سنگی و نوسنگی، بدین علت انجام شده است که جوامع بشری در این اعصار ابزار خویش را از «سنگ» می‌ساخته‌اند. نخستین تمدنهای باستانی همزمان با عصر مفرغ، و کاربرد آهن آغاز شده است و بموازات تکامل ابزار تولید، بشریت از تمدن‌های برده‌داری باستانی عبور کرده و به فئودالیسم و نهایتاً سرمایه‌داری دست یافته است.

پایه‌های اساسی این سیر تحلیلی که ذکر شد، بر نکاتی عمده است که ناچار بایستی در این مجموعه مقالات مورد تجزیه و تحلیل قرار بگیرند.

تطور طبیعی انواع، مهمترین رکنی است که سیر تحلیلی تاریخ تمدن بر آن بنا شده است. درباره این فرضیه، تا آنجا که امکان داشته است در این مقاله و مقاله قبل سخن گفته ایم^۴ و اگر چه دیگر نیازی به ادامه بحث باقی نمی‌ماند اما نظریه ضرورت و اهمیت این مباحث پایه‌های دیگر نظام تحلیلی تاریخ تمدن را نیز مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم تا به همه سئوالات مقدری که در این زمینه وجود دارد بخواست خداوند و در حد بضاعت علمی نویسنده جواب مقتضی ارائه شود.

بیان قرآن مجید و روایات صراحتاً ناظر بدین معناست که تاریخ حیات معنوی انسان از توحید آغاز می‌گردد و به انواع مختلف شرک می‌گراید و نهایتاً بار دیگر در آخرین مراحل حیات تکاملی بشر به امت واحده توحیدی ختم می‌گردد. این سیر برخلاف فرضیاتی است که در جامعه شناسی ادیان به عنوان نظریاتی متقن ابراز می‌شود.

در قاره استرالیا و آفریقا اکنون جوامعی از انسانها وجود دارند که آنان را «بدوی» می‌خوانند، این تعبیر از این اعتقاد غلط نتیجه شده که زندگی بشر در کره زمین همین صورتی را داشته است که اکنون در این جوامع مشاهده می‌گردد. این اعتقاد نمی‌تواند مورد پذیرش ما قرار بگیرد، چرا که اگر حیات معنوی و مادی بشر آنگونه که در قرآن و

روایات مورد تأکید قرار گرفته است از توحید آغاز شده باشد، این قبائل را دیگر نباید بدوی نامید، چرا که حیات فرهنگ و اجتماعی آنها در حقیقت نتیجه عدول از وضعیت نخستین زندگی انسان در کره زمین می‌باشد و این عکس آن فرضیاتی است که غربی‌ها ابراز می‌دارند.

زندگی انسان، بر طبق قرآن و روایات، از حجت الله و امت واحده توحیدی آغاز می‌گردد و به حجت الله و امت واحده توحیدی نیز منتهی می‌شود و با توجه به اینکه همزمان با حضرت آدم علیه السلام و امت او هیچ انسان دیگری با یک منشاء و مبداء موروثی دیگر در کره زمین نمی‌زیسته است، باید اذعان داشت که منشاء قبایلی که از آنها با عنوان «قبایل ابتدائی یا بدوی» یاد می‌شود، همچون دیگر انسانهای کره زمین به عصر نوح نبی علیه السلام باز می‌گردد. آیات تاریخی قرآن مجید دلالت صریح دارند بر اینکه جوامع اولیه با طوفان نوح(ع) از بین رفته‌اند و زندگی انسان بار دیگر از امتی واحده که پیروان نوح نبی(ع) بوده‌اند آغاز شده و رفته‌رفته از توحید به گونه‌های مختلف شرک و بت پرستی گرائیده است.

* * *

از آنجا که بررسی این نظریه به تفصیل بیشتری نیاز دارد ادامه این بحث را به مقاله‌ای دیگر موکول می‌کنیم.

منشاء تفاوت‌های نژادی — سرخ و سیاه و زرد و سفید — چگونگی پراکنده شدن امت واحده حضرت نوح نبی علیه السلام در کره زمین، مشکل ناپیوستگی قاره‌ها، از زمره مسائلی است که در مقاله دیگر انشاءالله بدان پاسخ خواهیم گفت.

ومن الله التوفیق و علیه التکلان

زیرنویس:

۱ — جلد هفتم ترجمه تفسیر المیزان صفحات

۲۴۳ — ۲۴۱

۲ — مقصود معنایی اصطلاحی است که امروز

از این لفظ اختیار کرده‌اند.

۳ — انسان — آنتونی بارت ص ۲۳۰

۴ — اگر برای خوانندگان محترم نکات مهم دیگری نیز — چه در این زمینه و چه در باب مسائل دیگر — باقی مانده است، می‌تواند از طریق مکاتبه با مجله جهاد در میان بگذارد و جواب مقتضی دریافت دارند.